

استراتژی سوسیالیسم خودگردان

## سرمایه داری و کمونیسم

# دو مثنی و متحدان آن در برابر هم قرار دارند

نوشته ژاک شامبیز - برگردان "ن.کیانی" برای راه توده

امروز در فرانسه و در جهان میلیون ها تن خواهان تحول هستند. مسئله اما نه ضرورت تحول بلکه چگونگی تحمیل تحول است، آن هم در شرایطی که جنبش های مردمی به عقبگرد ناگزیر شده اند و سرمایه برنامه های خود را به پیش می برد. کمونیست های فرانسه در کنگره های خود این مسئله را صریحا مورد بحث قرار دارند.

### تضادی بزرگ

در نیمه دوم دهه هشتاد میلادی و پس از تجربه منفی دولت حزب سوسیالیست در فرانسه، نفس اندیشه ضرورت مبارزه و امکان اتحاد برای تحول عمیقا عقب نشینی کرد و به يك چالش تبدیل گشت. حزب کمونیست فرانسه که هم چنان بر این ضرورت پای می فشرد به کهنه گرایی متهم شد.

شرایط حامل تضادی بزرگ بود که کنگره بیست و پنجم حزب آن را چنین بیان داشت: سیاست سرمایه مستقیما با منافع اکثریت عظیم مردم در تقابل قرار دارد و بدینطریق امکان تجمع را بوجود می آورد. اما این سیاست با پیامدهایی که در جامعه برجای می گذارد و شرایطی که در آن اجرا می شود، به تسلیم دامن می زند، به عقبگرد مواضع دمکراتیک مساعدت می کند، ناامیدی را گسترش می دهد و موجب تجزیه جنبش خلقی می شود. تعمیق بحران پایه يك تجمع خلقی برای برون رفت از آن را بوجود می آورد، اما شرایط این تجمع را بطور خودبخودی بوجود نمی آورد، برعکس تحقق يك اتحاد و تجمع را پیچیده می سازد.

نیروهای محافظه کار بر روی جنبه منفی این تضاد تکیه می کردند. برنامه سرمایه برنامه ای خطرناک است که به نارضایتی عمومی می انجامد. اما خطر آن همچنین از آن روست که می کوشد تا احساس ناتوانی، توسل به خرافات و تقدیرگرایی را تشویق کند. این سیاست در این عرصه همانند دیگر عرصه ها میوه تلخ خود را بار آورده. آگاهی انقلابی و حتی ارزش های دمکراتیک نه تنها به لرزه در آمدند، بلکه عقب نشستند.

ما کوشیدیم بر روی جنبه مثبت این تضاد تکیه کنیم، بی آنکه گستردگی وظایف و دشواری انجام آن را پنهان سازیم. ما تصمیم گرفتیم تا با واقعیت روبرو شویم با این هدف که در تحول آن تاثیر گذاریم. با اینحال فشار فوق العاده سنگین بود و سنگین ماند تا ما را واردار به تسلیم و بازگشت به عقب نمایند. آنان ما را در برابر این دو راهی قرار داده بودند که یا برای در صحنه ماندن و پایگاه داشتن ناگزیر از سازش با قدرت حاکم شویم یا اینکه اندیشه تحول انقلابی را در انزوای خود دنبال کنیم. یعنی در هر دو حال از فلسفه وجودی خود دست بشوئیم و تماشاگر خاموش به حاشیه رفتن خود شویم.

در برابر و برای پاسخ به این تضاد بود که کمونیست ها به تحلیل ماهیت طبقاتی دشواری ها و مسایلی که امروز کشور ما با آن درگیر است دست زدند. پرسش مشخص چنین بود و چنین است: کدام شکل از مبارزه، کدام تجمع، کدام اتحاد را باید بوجود آورد تا بتوان همچنان چشم انداز تحول سیاست، قدرت و جامعه را باز نگاه داشت؟

در شرایط يك تناسب نیروی نامساعد، حزب کمونیست می کوشد مبارزه روزمره را با برنامه تحول اجتماعی ترکیب کند. نه آنکه مصنوعا برنامه ای را به مبارزه روز بچسباند یا برعکس

مبارزه روز را از چشم انداز آینده آن جدا نماید. خلاصه کمونیست ها در برابر همه کسانی که می کوشیدند آینده را تنها به "مدیریت بحران" تقلیل دهند، ویژگی های يك چشم انداز معتبر را ارائه دادند. در این چشم انداز تلاش می شود با مداخله در قلب تضاد، آن را به گونه ای مثبت تکامل بخشید. وقتی پذیرفتیم جنبش خلقی کلید هر گونه پیشرفت است، طبیعی است که باید در جستجوی گسترش یافتن تجمع و اتحاد مردم در مبارزه مصممانه بر علیه سیاست سرمایه باشیم.

## دفاع و تغییر

تحویل تحول مستلزم آن است که در برابر جنبه منفی تضاد پیش گفته که موجب گرایش به سمت انزوا و تفرق می شود مقاومت کرد، با تجربه مردم همراه شد، کمک کرد مردم درک کنند لازمه پیروزی آن است که از یکسو به راه بن بست هر کس برای خود تسلیم نشد و از سوی دیگر با این پندار که از طریق واگذاری قدرت خود به دیگری می توان تحولی بوجود آورد مبارزه کرد.

تجربه نشان می دهد که عناصر تشکیل دهنده جنبش خلقی تنوع بسیار دارند. بندرت ممکن است اشخاصی را یافت که دقیقاً از نظر روحیه در يك وضع باشند. برای هر کس باید مخاطبی را یافت که به او گوش دهد و با او سخن بگوید. مقاومت کردن و تغییر دادن مستلزم آن است که در مورد هر مسئله ای بطور مشخص نشان داده شود که نبرد نتیجه خواهد داد. بدینگونه می توان بر احساس عدم اعتماد یا این اندیشه که موانع برنادرستی هستند غلبه کرد. در این عرصه تلاشی عظیم برای گفتگو و متقاعد کردن لازم است، تلاشی که بطور تنگاتنگ با مبارزه مصممانه بر علیه سرمایه و خرابی های آن در ارتباط است.

برنامه مصوب کنگره بیست و ششم حزب به این خط مشی چارچوبی مشخص داد. تفاوت مهم برنامه این کنگره در آن بود که بر خلاف برنامه های قبلی نه مدعی است که به همه مسایل پاسخ می دهد، نه يك پروژه بسته بندی شده را ارائه می دهد که باید آن را همینگونه پذیرفت یا کنار گذاشت. هدف این برنامه نه آن است که پایه يك سازش با دیگر نیروهای سیاسی باشد، نه آنکه برنامه ای است که در صورت پیروزی بصورت يك بلوک اجرا گردد. هدف این برنامه عبارت از اینست که کمک کند امکان های تجمع عملی مردم برای مقاومت و تغییر بوجود آید.

این برنامه انباشته از پیشنهادهای تازه و مشخص بود و ابزارهای يك سیاست متفاوت را ارائه می داد، سیاستی که بتواند به روندهای عمیق کنونی که ریشه آن در انقلاب تکنولوژیکی و اطلاعاتی بود، پاسخ دهد.

بدین منظور برنامه حزب هدف های مبارزه و خطوط عمده يك تحول واقعی را مطرح می کرد. این برنامه ضمناً به مسایل بسیار مبرم روز پاسخ می داد و این مسایل را در چارچوب يك چشم انداز عام قرار می داد بدون آنکه شکل ها و مضمون تحولات را از قیل مشخص کند. این برنامه با آنکه سیاست کمونیست ها را در مجموع این ابعاد بطور مشخص تبیین می کرد، جای بحث و تبادل نظر با همه کسانی را باقی می گذاشت که با چارچوب های فکری مختلف به امکان مقاومت اعتقاد داشتند. از آنجا که برنامه پیشنهادی حزب بر مبنای نیازها و خواست ها حرکت می کرد، بناگزییر مستلزم غنی ساختن و تصحیحاتی بود که تحول اجتناب ناپذیر واقعیت ها و مناسبات طبقاتی ضرورت آن را تحمیل می کرد.

چنانکه در فصول پیشین گفتیم سرمایه داری در بحران به عظیم ترین تلاش تاریخ خود برای انطباق با وضعیت که خود آفریده دست زده تا همچنان مناسبات سلطه و استثمار و امتیازات ناشی از آن را حفظ کند. در این وضع مسئله آن بود و هست که بتوان مبارزه بر علیه انطباق های سرمایه از یکسو و مبارزه برای تحول را از سوی دیگر با هم و به گونه ای جدایی ناپذیر ترکیب کرد. عبارت دیگر برای آنکه بتوان بر علیه این یا آن برنامه سرمایه ایستاد در

بسیاری موارد لازم است اثبات کرد برنامه دیگری ممکن است. تمام تبلیغات و برنامه مغزشویی سرمایه داری امروز بر روی تبلیغ این فکر قرار گرفته که جز برنامه هایی که آنان پیشنهاد می کنند و ویرانگری هایی که نام "رفرم" بر آن می گذارند، راهی دیگر ممکن نیست و وجود ندارد. برنامه ما می کوشد نشان دهد که در مورد همه مسایل اجتماعی راه های دیگر غیرسرمایه داری نیز وجود دارند اما این راه ها اگر دنبال نمی شوند از آنرو نیست که ناممکن و غیرعملی هستند بلکه از آنروست که با منافع سرمایه در تضادند. به همین دلیل ما تاکید کردیم نقش **پیشنهاد گر** کمونیست ها کمتر از نقش اعتراض گر آنان نیست. مقاومت و اعتراض در برابر برنامه های سرمایه تنها در صورتی کارآمد خواهد بود که همراه با پیشنهاد برنامه ای جایگزین توأم باشد. بنابراین اعتراض و پیشنهاد هر دو در يك سطح قرار دارند و در صورتی که بتوان این دو را بدرستی با یکدیگر ترکیب کرد می توان هر چه بیشتر مردم را جمع کرد.

تسلط بر این دیالکتیک البته ساده نیست و با هیچ دستورالعمل و فرمولی نمی توان آن را حل کرد. راه حلی هم وجود ندارد که فقط در آن برنده بود و همه خطرات و احتمالات منفی و تضادی را که درون خود این خط مشی نیز بناگزیر وجود دارد بتوان دور زد. این فقط به پژوهش، توان، تجربه و هنر يك حزب انقلابی بستگی دارد که بتواند هم در برابر تخریب های سرمایه داری ایستادگی کند، هم اصلاحات با محتوای ضدسرمایه داری پیشنهاد دهد و هم ایندو را درون يك چشم انداز تحول انقلابی معنا کند، قرار دهد و بکوشد در درون این روند و بتدریج نیروی لازم برای گسست انقلابی را فراهم آورد.

به این ترتیب مسئله عبارت از آن است که در هر لحظه آماده و بهوش بود تا به تجمع خلق یاری رساند، به پیشرفت کمترین موفقیتی مساعدت کرد، آلترناتیوی واقعی را پیشنهاد کرد، انگیزه های متفاوتی را که میتواند به نفی وضع موجود و تجمع فعالانه منجر شود در نظر گرفت.

### **انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی و تاثیر آن بر مفهوم اتحاد**

با توجه به شکست سنگین سیاست ائتلاف از بالا و تجربه "برنامه مشترک با حزب سوسیالیست" که در فصول گذشته شرایط و دلایل آن را بررسی کردیم، حزب کمونیست فرانسه امروز اتحاد را در مفهومی فراتر از "ائتلاف" میان احزاب درک می کند و "تجمع" مردم را پیشنهاد میکند. برنامه امروز ما برای آن نیست که براساس آن با دیگر احزاب ائتلاف کنیم، بلکه برای آن است که به تجمع خود مردم یاری کنیم. این مفهوم از اتحاد و تجمع از نظر **مضمون و خطوط کلی** آن مفهومی نوین است.

از نظر مضمون : اهرم اساسی هر تحول مترقی نه اتحاد از بالا میان احزاب بلکه تجمع مردم برای دفاع از دستاوردهای گذشته و برای تحول وضع موجود است. این تجمع بر هیچ پیش شرط مبتنی نیست و به شکلی به پیش میرود که شرکت کنندگان در آن تصمیم میگیرند.

از نظر خطوط کلی : **تجمع خلقی اکثریت** که ما برای دستیابی بدان میکوشیم بر تحلیل تحولاتی مبتنی است که در سطح جامعه ما و جهان جریان دارد. یعنی مبتنی بر تحلیل ابعاد و مضمون تحولاتی است که در جهان در ارتباط با انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی در جریان است.

نیروهای سرمایه جوانب خاصی از تحولات ناشی از انقلاب اطلاعاتی را بزرگ کرده و میکوشند از هم اکنون نتیجه بگیرند گویا پایان طبقه کارگر آغاز شده است. مدعی هستند طبقه کارگر چیزی جز بقایای "عصر صنعتی" نیست و برنامه انقلابی تاریخی آن ضرورتاً محکوم به شکست است.

اینگونه تحلیل ها نه تنها بر نگرشی خیالبافانه و غیر تاریخی از طبقه کارگر مبتنی است، بلکه نشان میدهد مبتکرین آن از جامعه درکی مکانیست و تقلیل گر دارند. در واقع تحولات

امروزین تقسیم اجتماعی کار فقط مربوط به طبقه کارگر نیست بلکه مجموع قشرها و طبقات اجتماعی و مناسبات آنان را تحت تاثیر قرار می دهد و خواهد داد.

برای آنکه بتوان تحولات کنونی در عرصه مناسبات اجتماعی و طبقاتی را در بنیادی ترین سطح آن مورد تحلیل قرار داد باید به بررسی سرانجام تحولات در رابطه میان کار مولد و کار غیر مولد پرداخت. به همان اندازه که مرزهای میان کار مولد و کار غیر مولد، کار مادی و کار فکری تغییر میکند، یا بطور دقیقتر به همان اندازه که یکی از تغییرات عمده پیش آمده در تقسیم کار همانا نفوذ متقابل کار مولد و کار غیر مولد است، به همان اندازه نیز مرزهای میان طبقات اجتماعی همراه با این تغییرات جابجا میشود.

اما منظور از کار مولد یا غیر مولد باید دقیقاً روشن شود تا از هر گونه ابهام یا تفسیر وارونه پیشگیری شود. نخستین وارونه سازی آن است که فعالیت‌هایی که در عرصه تولید خواسته‌های مادی قرار ندارد به عنوان کار بیفایده یا انگلی تلقی گردد.

اصولاً تمایز میان فعالیت‌های مربوط به تولید مادی و دیگر فعالیت‌هایی که با تولید مادی در پیوند نیستند، همچنین تمایز میان کار مادی و کار فکری تقریباً به همان اندازه تاریخ بشریست. کار انسانی برای تولید خواست‌های مادی ضرورتی است در پیوند با بقای نوع بشر. تا همین اواخر سطح بارآوری کار آنچنان پایین بود که اکثریت بزرگ انسانها، عمدتاً دهقان، ناگزیر به انجام کار تولید مادی بودند. اکثریتی که به گفته مارکس این کار در واقع برایشان نوعی بیگاری بود. به همین دلیل کار تولید خواسته‌های مادی یکی از معیارهای اصلی بود که بر اساس آن میان طبقات پایین و طبقات بالا تمایز گذارده می‌شد: طبقات پایین ناگزیر به کار برای تولید خواست‌های مادی و وسایل اولیه خوراک و معیشت بودند و طبقات بالا که از این کار آزاد بودند و می توانستند به دیگر فعالیت‌ها، از جمله مدیریت اقتصاد و جامعه، بپردازند.

سرمایه داری یکی از لحظات تعیین کننده این تاریخ بود. با سرمایه داری نیروی کار که در کار مادی تحول می یافت، دیگر عمدتاً منبع ارزش مصرف نبود. با طبقه کارگر نیروی کار موجد ارزش دهی سرمایه شد و منبع ارزش اضافی گردید. از آن زمان بود که سرمایه داری هر فعالیتی خارج از حوزه تولید خواست‌های مادی را چونان فعالیتی "غیر مولد" به حساب آورد.

امروز در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری روندهای تکمیلی جدیدی ظهور کرده که در پیوند با تکامل تکنولوژی‌های نوین قرار دارد و به افزایش بارآوری تام کار منجر شده است، هر چند مدیریت سرمایه داری این بارآوری را محدود میکند. فعالیت‌هایی که تا به امروز از تولید مادی جدا بود به اشکال مختلف و شیوه‌های گوناگون در آن ادغام میشود یا هر دو در هم نفوذ می کنند.

در عین حال کار "غیرمولد" در مفهوم سرمایه داری کلمه، یعنی کاری که از حوزه تولید مادی بیرون است سریعاً توسعه می‌یابد. این نوع کار مشاغل بسیار متنوعی را شامل می‌شود که واژه عام "خدمات" بطور مصنوعی آنان را کنار هم قرار میدهد، ضمن اینکه مفهوم خدمات بسیاری از مشاغل و فعالیت‌هایی را که از این پس در حوزه تولید مادی قرار می‌گیرند در خود جای نمیدهد. برخی از این مشاغل "خدماتی" در ارتباط با نیازهای نوینی هستند که تکامل تاریخی با خود پدید آورده است و انقلاب نیروهای مولده غنی ساختن آنان را ضرورت داده است از قبیل: آموزش و پرورش، مسایل مربوط به محیط زیست، فرهنگ در تنوع اجزای آن، مدیریت و اطلاعات. برخی دیگر از این فعالیت‌های غیر مولد جنبه انگلی دارند که پیامد تباهی‌های سلطه سرمایه داری است.

این روند موجب تحول در جمعیت فعال شده است: افزایش وزن مزدبران، نقش روزافزون کار زنان، رشد سهم فکر نسبت به سهم دست، نقش و تعداد فزاینده کارکنان فکری که کار آنان خصلت تکراری و بدون مهارت دارد. نوعی "کارکن جمعی" در تولید مادی گسترش می‌یابد،

شمار کارورزان که اکثریت بزرگ آنان **مزدبر** هستند فزونی می گیرد، ضمن آنکه سهم آن گروه که در بخش هایی اشتغال دارند که با توسعه خود انسان ها در پیوند است افزایش می یابد.

اما هیچکدام از این تحولات به معنای آن نیست که طبقه کارگر در حال کاهش است مگر آنکه طبقه کارگر را با **تولید دستی** معنا کنیم و نه **تولید مادی**. پیدایش مناسبات نوین میان کار مولد و دیگر فعالیت ها به معنای پایان یافتن تولید مادی نیست. تولید مادی آنچنان شکلی از تولید است که همچنان و همیشه ادامه آن برای حیات بشریت ضروری است و ضروری خواهد بود.

در فردای جنگ دوم جهانی، ترکیب طبقه کارگر عمدتاً از کارگرانی بود که به اصطلاح کارگر دستی خوانده می شدند، اصطلاحی که البته براساس آن گویا در فعالیت این کارگران هیچ جنبه کار فکری وجود نداشته است. اینان مزدبران شاغل در صنعت و درکشورزی را شامل می شدند. **امروز در شرایطی که پیوند میان پژوهش- تکنولوژی- تولید- جامعه تعمیق** می شود، بسیاری از تکنسین ها، همچنین برخی از مهندسان و کارمندان در تولید مادی شرکت می کنند. در این شرایط در ترکیب طبقه کارگر زحمتکشانی با مهارت های بسیار متفاوت و از جمله **زحمتکشان فکری** قرار گرفته اند.

به همین دلیل امروز نیز همانند دیروز، همه کسانی که در چارچوب تولید ثروت های مادی جزیی از **کارگر جمعی** و خالق ارزش هستند و مالک ابزار تولید نیستند در زمره طبقه کارگر محسوب می شوند. یعنی کارگران دستکار، کارگران بی مهارت، کارگران ماهر، همچنین بخش مهمی از تکنسین ها و کارکنان تولیدی و مهندسان **در ترکیب طبقه کارگر** جای دارند. در این درک از طبقه کارگر نه چیزی که پسنده و وجود دارد و نه درکی تولید گرا، مگر آنکه ذینفع باشیم تنوع طبقه کارگر را با محور آن یکی بدانیم و مدعی شویم مناسبات تولیدی سرمایه داری بطور معجزه آسایی غیب شده است. طبقه کارگر همچنان در قلب تضادهای سرمایه داری نقطه ای گرهی را در تسلط دارد. منافع حیاتی آن همچنان در گرو تحقق بخشیدن به راه حل هایی است که مبارزه این طبقه حامل این راه حل هاست و محتوای آن در هم شکستن برنامه های سرمایه است.

در این درک از طبقه کارگر هیچ جنبه بینوا پرستی نیز وجود ندارد مگر آنکه بخواهیم تنوع طبقه کارگر را در برابر نقش فزاینده آنانی قرار دهیم که برای رفع نیازها در عرصه آموزش، بهداشت، فرهنگ فعالیت می کنند و اکثریت بزرگ آنان را مزدبران تشکیل می دهند. امروز بر خلاف همه تبلیغات نه فقط مناسبات سرمایه داری نابود نشده بلکه واقعیت آن است که **فشار ستم طبقه سرمایه دار سنگین تر شده** و بدون مبارزه متحد و مصمم، زحمتکشان در هم خواهند شکست.

مفهوم **ائتلاف** با شرایطی که طبقه کارگر عمدتاً دستی بود و بصورت يك بلوك همگون در برابر سرمایه داری قرار داشت و دهقانان متحدین اصلی آن بودند، هماهنگ بود و خوانایی داشت. این مفهوم با تحولات کنونی و تنوع ترکیب طبقه کارگر بر اثر پیامدهای انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی دیگر خوانایی ندارد.

مفهوم **تجمع خلقی اکثریت** که ما آن را جایگزین **ائتلاف** می دانیم این تحولات در تقسیم کار در وضع کنونی و آینده آنان را نیز در نظر دارد.

این مفهوم از هر نوع ساده اندیشی پرهیز می کند. تکنولوژی های نوین و سمتگیری که سیاست کارفرماها و دولت به آنها می دهد، دارای پیامدهایی متضاد است. این تحولات می تواند با نزدیک کردن نوع کار و ضرورت همکاری میان زحمتکشان دارای مهارت های متفاوت و بخش های متفاوت مزدبران، آنان را به یکدیگر نزدیک کند. اما تحولات تکنولوژیک موجود و سمتی که سرمایه داری به آن می دهد به تنوع شرایط منتهی می شود که می تواند عناصر نوین تفرقه را بوجود آورد. ضمن اینکه در نظر گرفتن تحولات تکنولوژیک موجود

نباید با خیال‌پردازی توأم شود و میلیون‌ها زحمتکشی را که همچنان تحت شدیدترین و کهنه‌ترین اشکال استثمار هستند نادیده انگارد.

هرگز چنان نبوده است که شرایط کار و زندگی طبقه کارگر بطور خودبخودی موجب وحدت آن و توان تاثیرگذاری این طبقه گردد. هم درك وحدت و منافع مشترك طبقه کارگر و هم توان تاثیرگذاری آن همواره در پیوند با جنبش انقلابی قرار داشته و به توان این جنبش برای غلبه بر تفرقه ناشی از سیاست‌های سرمایه‌بستگی داشته است. وحدت طبقه کارگر همواره در وحدت مبارزه و اهداف تحقق یافته است. این واقعیت امروز نیز معتبر است اما تحولات کنونی کاربست آن را با دشواری بیشتری روبرو کرده است. دلیلی دیگر برای آنکه به این مسئله باز هم اهمیت بیشتری داده شود.

این نکته همچنین در مورد دیگر زحمتکشان در سایر عرصه‌های کار و در مناسبات آنان با طبقه کارگر نیز صادق است.

### از ائتلاف تا تجمع

کمونیست‌ها توجه دارند که جنبه خود ویژه طبقه کارگر و گردان‌های مختلف آن و همچنین ویژگی‌های دیگر گروه‌های مزدبران حفظ شود و همه آنان در يك کاسه ریخته نشوند و همگان هویت خود را حفظ کنند. کمونیست‌ها بر تضادهای اوضاع آگاه هستند. جنبشی واحد از یکسو در سمت نزدیکی عمل می‌کند که نقطه اتکا برای همبستگی‌های نوین است، و از سوی دیگر تحکیم‌کننده تنوع، یعنی ایجاد‌کننده عواملی است که موجب انزوا طلبی و تفرقه می‌شود و سیاست سرمایه‌ان را بطور سیستماتیک تشدید می‌کند.

با در نظر گرفتن مجموعه این تحولات است که ما در سالهای اخیر برای بیان مناسبات طبقه کارگر با دیگر گروه‌های اجتماعی مفهوم **تجمع** را به جای مفهوم **ائتلاف** قرار دادیم. البته ائتلاف يك مفهوم کلاسیک مارکسیستی در طی دهه‌ها بوده است. مارکس آن را در مانیفست کمونیست تبیین کرد و هدف آن بود که مانع از تفرقه و انزوایی شد که به بورژوازی امکان خواهد داد تا مبارزه طبقه کارگر را بر علیه استثمار و برای تحول اجتماعی در خون کشد. این مفهوم در دوران خود بیان این اندیشه درست و بنیادین بود که بدون اتحاد، پیروزی امکان پذیر نیست.

مارکس همواره وضع موجود تقسیم کار، آرایش طبقات و گروه‌های اجتماعی و تناسب نیروها را از نزدیک تحلیل می‌کرد. در آن دوران مفهوم ائتلاف بیش از هر چیز ناظر بر ائتلاف **تولیدکنندگان** بود یعنی اتحاد با دهقانان که توده اصلی زحمتکشانی را تشکیل میدادند که در تولید مادی شرکت داشتند. مسئله اتحاد با روشنفکران در دستور روز قرار نداشت و برای مدت‌های طولانی نیز قرار نگرفت. این مسئله هم دلایل جامعه‌شناختی داشت، زیرا روشنفکران کم‌شمار بودند، و هم ایدئولوژیک، زیرا تنها بخش کوچکی از آنان هنجارها و ارزش‌های جامعه سرمایه‌داری را مورد انتقاد قرار میدادند.

حزب کمونیست فرانسه در دهه‌های 30 و 40 سده بیستم زمانی که استراتژی جبهه خلق در برابر خطر فاشیسم را تدوین میکرد تحولات در مناسبات طبقاتی را در نظر گرفت. حزب نسبت به نقش روشنفکران توجهی بیشتر نشان داد و کوشید تا خواست‌های آنان را در مشی اتحاد خلق بگنجانند. شیوه نوینی که حزب مسئله دمکراسی و ملت را مطرح کرد، به تحکیم این نزدیکی کمک کرد و مبارزات دوران مقاومت ضد هیتلری به آن وسعت بیشتری بخشید. این مشی همچنین مسئله تحول و جایگاه علم و هنر را در نظر میگرفت.

پس از جنگ سرد و در چارچوب استراتژی **برنامه مشترك** با حزب سوسیالیست، مفهوم ائتلاف بیش از پیش به معنای ائتلاف طبقه کارگر با روشنفکران تعبیر می‌شد و دارای اهمیت بنیادین ارزیابی می‌گردید. جلسه حزبی سال 1966 مسئله افزایش شمار زحمتکشان

فکری، نقش اجتماعی فزاینده آنان، موانعی که با آن مواجه هستند، تحول فعالیت های آنان را مورد بحث قرار داد.

اما باقی ماندن در مفهوم **ائتلاف** در چارچوب سابق خود این خطر را داشت که مناسبات طبقه کارگر با روشنفکران را بصورت يك رویارویی میان دو گروه اجتماعی که هر يك از دیگری جداست بنمایاند و بدین طریق هم برای طبقه کارگر و هم برای روشنفکران جنبه تحقیرآمیز بخود بگیرد.

بطور بنیادین تر این درك از ائتلاف همچنان با درکی از انقلاب پیوند داشت که آن را بصورت يك پیروزی ناگهانی ناشی از قیام یا پیروزی انتخاباتی تصور میکرد و اتحاد را به معنای توافق در بالا می فهمید. ضمن اینکه علیرغم همه تلاش ها، دعوت کمونیست ها به اتحاد چنین تعبیر می گشت که ما از همگان میخواهیم به طبقه کارگر بپیوندند و از خواست ها و ویژگی های اجتماعی خود صرفنظر کنند. این درك از ائتلاف همچنین این اندیشه خطرناک را با خود داشت که ائتلاف ابتدا تلاشی است برای دستیابی به سازش میان قشرهای اجتماعی و مسئله **تحول** جامعه باید به بعد از رسیدن به این سازش موکول شود. البته خود درك از **تحول** نیز بر اساس مدل کشورهای سوسیالیستی وقت قرار داشت.

تحلیل دقیق تر تحولات جاری در نیروهای مولده، تلاش های سرمایه داری برای انطباق با این تحولات و مسایل مطروحه در فعالیت های سازمانی حزب، بویژه در کارخانه ها و محل های کار ما را بدین نتیجه رساند که **مفهوم سابق ائتلاف دیگر نه با واقعیت های اجتماعی سازگار است، نه با استراتژی سوسیالیسم خودگردان**. حزب کمونیست در این شرایط مفهوم نوین **تجمع** را جانشین مفهوم سابق **ائتلاف** کرد. جمعی که بسیار فراتر از دستیابی به يك اکثریت سیاسی است.

این اندیشه ها جزء متشکله استراتژی کمونیستی هستند و مستلزم تلاش و ابتکار مداوم به منظور اصلاح کمبودهای موجود و غنی ساختن آنان با کاربست مشخص و متنوع آن هستند.

### اتحادی نوین

دو مفهوم **اتحاد** و **چپ**، عمیقا در آگاهی ملی خلق ما ریشه دار هستند. اما این مفاهیم نه فرا تاریخی هستند، نه می توان آنان را بصورت مجرد درك کرد یا تفسیری تقلیل گر از آنان ارائه داد.

**اتحاد** و **چپ** همواره در رابطه با شرایط و نیازهای هر دوران، اهدافی که باید بدان دست یافت، موانعی که باید از سر راه برداشت معنا می گیرند و به همین دلیل همواره در پیوند با دوران معین و چالش های آن دوران هستند.

در عین حال اگر اتحاد و چپ به عنوان مفهوم، مسئله مناسبات میان نیروهای سیاسی را که مدعی چپ یا خواستار اتحاد هستند مطرح می سازد، واقعیت آن در درجه اول به پایگاه خلقی و مردمی این نیروها باز میگردد. نباید فراموش کرد که با آنکه خط تقسیم واقعی میان چپ و راست است اما حزب سوسیالیست در زیر يك زبان چپ برای دورانی طولانی هماهنگی فعالانه آن با اهداف سرمایه داری و واپسگرایان را پنهان کرده است.

بنابراین مفاهیم اتحاد و چپ خود موضوع نبرد و مبارزه هستند. آنان می توانند در لحظاتی نقش بسیج گر ایفا کنند و یا در موردی که هدف آن عقبگرد در برابر سرمایه باشد، ابهام آفرین شوند.

دستیابی به "اتحاد چپ" مستلزم آن است که کمونیست ها قبلا به دو مسئله پاسخ دهند: **چپ در هر دوران و لحظه معین تاریخی کیست و چیست؟ کدام شکل از اتحاد در هر لحظه تاریخی ممکن و یا مطلوب است؟**

خواست بنای يك تجمع خلقی اکثریت، بطور بلاواسطه و بدون پیش شرط، خود يك مشی برای دستیابی به اتحاد است. اما خواست تجمع خلق و اینکه آن را کلید هر گونه تحول بدانیم

يك مسئله است، اينكه فكر كنيم تجمع حتما بايد در حول حزب كمونيست صورت گيرد، مسئله‌اي ديگر.

مفهوم نوين اتحاد كه اكنون مورد نظر ماست داراي چند بعد است كه نه مي توان آنان را از يكدیگر جدا كرد و نه در برابر هم قرار داد: اين ابعاد عبارتست از مبارزه بر عليه هر گونه استراتژي نيروهاي سرمايه، از جمله آنگاه كه توسط حزب سوسياليست يا حكومت آن دنبال ميشود، تاكيد بر مفهومي نوين از تحول اجتماعي و آماده بودن بدون پيش شرط براي گفتگو، تجمع، عمل. هدف در نهايت آن است كه از خلال تضادهای واقعي در حال تحول، چشم انداز سياسي معتبري را باز كرد.

امروز ما بر خلاف گذشته مسئله اتحاد را در چارچوب رهبري گروه‌هاي سياسي مطرح نمي كنيم. حاضر هم نيستيم به اميد باطل رفع موانع اين اتحاد از بخشي از هويت خود صرفنظر كنيم يا از فعاليت مستقل خود چشم پوشي كنيم. تمام مسئله عبارت از آنست كه اتحاد را به امر خود جنبش خلقی تبدیل شود. به همين دليل نيز بايد در هر شرايطي تلاش كرد تا به تحول مستقل جنبش مردم ياري رساند و تناسب نويني از نيروها را بوجود آورد زيرا تنها عاملی است كه ميتواند بر دشواری‌ها غلبه كند.

استراتژي **سوسيالیسم خودگردان**، مشي اي است كه اگر برخي عناصر آن از ديگري جدا شود، همه انسجام خود را از دست خواهد داد. اتحاد نيز مانند تحول ثمره جنبش خلقی است. به اين ترتيب اين مسئله قديمي مجدداً از نو مطرح ميشود كه: چگونه مي توان مبارزه طبقات را با تلاش براي دستيابي به اتحاد آشتي داد؟ چگونه مي توان هويت انقلابي را در مبارزه براي تجمع اكثريت حفظ كرد؟ ما معتقديم اگر به مبارزه به عنوان يك ضرورت جنبش خلقی اعتقاد داريم نمي توان از هيچ كس خواست كه از هويت و عقايد خود در اين راه دست بردارد يا صرفنظر كند.

اكنون **دو مشي** در برابر يكدیگر قرار دارند. مشي نيروهاي سرمايه و پشتيبانان آنان و مشي كمونيست ها و كساني كه وضع موجود را نمي پذيرند. اما اين تقابل بخودي خود روشن نمي شود اگر نتوان آن را در عرصه واقعيتهای همانگونه كه هستند و در تلاش مشخص براي تغيير آن نشان داد. آشكار شدن اين تقابل خود يك روند است.

نيروهاي سرمايه نيز سياست خود را با در نظر گرفتن تناسب نيروها كه مدام سعی دارند آن را به سود خود تغيير دهند، مانند تکه‌های پازل به پيش مي برند. كمونيست ها متقابلاً مي كوشند تا به مقاومت در برابر اين سياست كمك كنند، مقاومتی كه بايد در هر مورد جنبه آشكار داشته باشد و متقابلاً بكوشد تا تناسب نيرويی مساعد را براي تحول بوجود آورد.